

دریایی از انسان‌ها



کوشه‌هایی از خاطرات مهندس عزت‌الله سبحانی از دوران انقلاب

آرام کردن جنبش بودند و معتقد بودند که جنبش اوج‌گیری تندی یافته و این متضمن خطرهایی است و ممکن است انحراف‌هایی در جنبش به‌وجود آید. بنابراین باید به حرکت درازمدت‌اندیشید.

تازه که از زندان آزاد شده بودم، مرحوم احمدحاج علی بابایی مرتب به من توصیه می‌کرد که: تو خودت را خراب نکن! تو سوابقی داری، زندان کشیده‌ای، تجربه‌هایی پیدا کرده‌ای، نهضت را رها کن و برای خودت کار کن. اگر هم نمی‌توانی برای خودت کار کنی، با آقای طالقانی کار کن. متأسفانه امروز نهضت میراث‌خوارانی پیدا کرده است و دیگر جای من و تو نیست.»

من به دلیل علاقه‌ام به شخص مهندس بازرگان، پدرم و مرحوم آیتا... طالقانی، نمی‌خواستم این جمع را رها کنم، یعنی همیشه خودم را جزو نهضت می‌دانستم ولی در ضمن احساس می‌کردم آن میراث‌خوارانی که مرحوم علی بابایی بدون بردن نام، از آن‌ها یاد می‌کرد، واقعا وجود دارند. مثلا آقای حسن نزیه از بگیربگیرهای رفراندوم بهمن ۱۳۴۱ دیگر اصلا پیدایش نشد. او نه در جریان دادگاه‌ها برای دیدن دیگران حاضر می‌شد. نه به ملاقات زندانیان می‌آمد و حتی با آقای صدر حاج سید جوادی در جریان وکالت همکاری نمی‌کرد. یا مثلا فرد دیگری پیدا شده بود که ارتباط زیادی با نهضت داشت ولی من دقیقا ماهیت او را نمی‌دانستم. در این دوران هنوز بچه‌های خارج از کشور فعال در نهضت آزادی و دکتریزدی وارد ایران نشده بودند. به هر حال در آن روزها تلاطم زیادی داشتیم.

وقتی از زندان بیرون آمدم، آن چنان تحت تأثیر انقلاب بودم که حد نداشت. انقلاب پدیده‌ای بود که سال‌ها انتظار آن را کشیده بودم و آرزو داشتم روزی برسد که مردم مستقیما با شاه رو در رو شوند و وقتی این پدیده را به چشم دیدم و خیابان انقلاب را که پر از جمعیت بود، آن قدر هیجان زده شده بودم که بی‌اختیار اشک می‌ریختم. بنابراین طبیعی بود با حال و هوایی که من در آن قرار داشتم، خواهان انقلاب، با همان اوج و شتابش باشم و از

اوایل آبان ماه ۱۳۵۷، پس از تحمل بیش از هفت سال زندان، آزاد شدم. چند روز پس از آزادی از زندان قصر، حادثه ۱۳ آبان اتفاق افتاد و به دنبال همین حادثه بود که شاه در رادیو و تلویزیون حاضر شد و پیامی را قرائت کرد که به توبه‌نامه شاه معروف شد. در آن زمان از ته دل خدا را شکر می‌کردم که آرزوی مرا برآورده کرده است.

از سال ۱۳۴۲ به بعد، تمرکز زیادی روی استراتژی مقابله با شخص شاه داشتم و شاه را ام‌الفساد و خائن به ملت و مملکت می‌دانستم. در تمامی دوران زندان شیراز نیز که با بچه‌ها کار می‌کردم، دریافتم که آن چه بیشترین انگیزه را در افراد ایجاد می‌کند، افشای ماهیت شاه است. خودم هم در این زمینه حساسیت فراوان داشتم و در خواب و خیال و تصور، با خودم می‌گفتم آیا روزی می‌رسد که مردم به خیابان بریزند و بگویند: «به‌آیه‌های قرآن قسم، شاه تو را می‌کشیم» و همه خطاب‌ها مستقیما به سوی شخص شاه باشد؟

در زمان آزادی من از زندان، مهندس بازرگان برای ملاقات با امام به پاریس رفته و هنوز بازنگشته بود. وقتی مهندس از پاریس برگشت، دیدگاهش نسبت به امام از جهاتی مثبت بود، ولی می‌گفت: ایشان مشورت دیگران را به هیچ وجه نمی‌پذیرد.

نهضت آزادی، مواضع بزرگان و جوان‌ترها

در این ایام که حدود اواخر آبان ماه ۱۳۵۷ بود، جلسات شورای مرکزی نهضت آزادی تشکیل می‌شد که در آن، مرحوم آیتا... طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، پدرم، آقایان محمد مهدی جعفری، حسن نزیه، فریدون سبحانی و من شرکت داشتیم.

مواضع مرحوم امام در این جلسات مطرح می‌شد و بر سر این مواضع میان ما اختلاف وجود داشت. جوان‌ترها یعنی آقایان محمد مهدی جعفری، فریدون سبحانی و من، طرفدار مواضع امام یعنی تز ایشان که نفی سلطنت باشد، بودیم ولی مرحوم مهندس بازرگان، آقای حسن نزیه و پدرم طرفدار

آن طرفداری کنم.

البته بعدها، معتقد شدم که اگر جنبش با شتاب کمتری به پیش می‌رفت و سلطنت به تدریج حذف می‌گردید در حالی که چیزی به جای آن ساخته می‌شد، شاید دچار معضلات بعد از انقلاب نمی‌شدیم. ولی به هر حال اختلاف دیدگاه‌ها در نهضت آزادی، مانند اختلافی بود که همه جوان‌ترها با مسن‌ترها داشتند، حتی جوان‌های نهضت آزادی.

با همه این احوال، نهضت آزادی در مبارزه با شاه خیلی تند و رادیکال و حتی در آن زمان پیش‌تاز گروه‌های دیگر بود. کمر رژیم شاه در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ شکست و تازه در آن زمان هنوز هم قدرتمند بود. رفرم‌هایی را شروع کرده و به هر ترتیب سوار بر کار بود، ولی اعلامیه «سنگر به سنگر» نهضت آزادی، در ۶ شهریور ماه ۱۳۵۷ منتشر شد. در آن اعلامیه به گونه‌ای صریح مطرح شده بود که کار ملت ایران به جایی رسیده است که بین یک نفر و سی و پنج میلیون نفر اختلاف وجود دارد و این اختلاف حل شدنی نیست، مگر این که یکی از دو طرف کنار برود. کنار رفتن ملت سی و پنج میلیونی معقول و قابل تحقق نیست و بنابراین شاه باید برود. شعار کنار رفتن شاه در ۶ شهریور توسط نهضت آزادی مطرح شد. ولی در همان اعلامیه اضافه شده بود که البته حذف سلطنت مراحلی دارد؛ ابتدا شاه باید استعفا بدهد، سپس شورای سلطنت تشکیل شود و این شورا انتخاباتی آزاد و دموکراتیک به منظور تشکیل مجلس برگزار کند. در مرحله بعد، حکومتی

ملی از طریق مجلس پا بگیرد و آن‌گاه که دولت ملی کارها را به دست گرفت، در آن زمان رفراندوم صورت بگیرد و سلطنت کنار گذاشته شود.

در آن ایام، جو شدیدی بر علیه اعلامیه سنگر به سنگر به وجود آمد و به اعلامیه گام به گام معروف شد. در آن روزها این عنوان در خاورمیانه مطرح بود و سیاست گام به گام کی‌سینجر را تداعی می‌کرد.

اما حالا که به گذشته می‌نگرم، می‌بینم که اعلامیه نهضت آزادی، یک اعلامیه تند و انقلابی بود، با این تفاوت که حذف سلطنت را طی یک پروسه درازمدت پیشنهاد می‌کرد.

دیدار با بهشتی

در روزهای پس از آزادی، در خانه ما به روی عموم باز بود و مردم مرتب به دیدار من می‌آمدند. در یکی از آن روزها، مرحوم بهشتی که تازه از پاریس آمده بود، به ملاقات من آمد. ما دو نفر تنها بودیم و من پرسیدم: «ملاقات با آقای خمینی چگونه بود؟» در آن روزها به امام خمینی، آقای خمینی می‌گفتم. ایشان پاسخ داد: «من دیدم حاج آقا همان جور فکر می‌کند که ما در گذشته فکر می‌کردیم؛ یعنی مسأله نفی سلطنت را ایشان درست تشخیص داده‌اند.» از حرف‌های ایشان تعجب کردم؛ چرا که در گذشته از جانب وی، تظاهر یا تحلیلی مبنی بر حذف سلطنت ندیده بودم. البته مواضع ایشان انقلابی و خوب بود ولی من به یاد نداشتم که به طور علنی یا در مجلسی خصوصی، ایشان از نفی سلطنت صحبتی به میان آورده باشد.



شکل‌گیری شورای انقلاب

چندی پس از ملاقات با مرحوم بهشتی، مرحوم مطهری هم از پاریس به ایران بازگشت. البته لازم به یادآوری است که وقتی مرحوم مهندس بازرگان از پاریس برگشت، گفت: در ملاقات با آقای خمینی، ایشان دست‌آخراز من برنامه‌ای خواستند و من هم برنامه‌ای ارایه دادم به انضمام اسامی پنجاه نفر که این عده پس از رفتن شاه تشکیل دولت بدهند. از فحوای کلام مهندس این‌گونه برمی‌آید که نام من هم در میان آن اسامی هست.

به هر حال وقتی مرحوم مطهری به ملاقات من آمد، حالت ابلاغ پیام را داشت و گفت: پس از آن که آقای بازرگان با امام صحبت کردند، من هم با امام صحبت کردم و به این نتیجه رسیدیم که در این شرایط آقای خمینی یک نفر هستند و در پاریس به سر می‌برند و باید به جانشینی ایشان، تشکیلات و نهادی به‌عنوان رهبری انقلاب یا شورای انقلاب تشکیل شود. قرار شد بخشی از اعضای شورا از میان افراد داخل کشور باشند و بخشی هم از افراد خارج از کشور. مرحوم مطهری اضافه کرد: اعضای مقیم ایران در شورای انقلاب عبارتند از: مهندس بازرگان، آقای احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس کتیرایی، دکتر سنجابی و تو. امام گفتند که با آقای سنجابی هم صحبت کنید. همچنین از میان روحانیون آقایان بهشتی، موسوی اردبیلی، هاشمی

رفسنجانی، مهدوی کنی، باهنر و خود مرحوم مطهری نیز جزو این اعضا بودند. مرحوم مطهری سپس افزود: غیر از این‌ها چهار نفر دیگر از افراد مقیم خارج از کشور عضو شورای انقلابند که عبارتند از: دکتر ابراهیم یزدی، دکتر حسن حبیبی و آقایان صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر. جالب این که در میان آن اسامی، نام آیتا... طالقانی و دکتر یداله سجابی نبود.

تاسوعا و عاشورا: راهپیمایی‌های تاریخی

مرحوم آیتا... پس از آزادی از زندان دفتری تشکیل داده بودند که هدف تشجیع و بسیج مردم برای انقلاب و براندازی رژیم پهلوی را دنبال می‌کرد. ایشان منزلی واقع در خیابان هدایت را به این منظور اختصاص داده بودند. از طرف دیگر گروهی به نام سازمان حقوق بشر هم فعال شده بود و دفتر این سازمان در نزدیکی حسینیه ارشاد قرار داشت. گویا که قرار بود، دکتر سنجابی به‌عنوان دبیر این سازمان انتخاب شود ولی در انتخاباتی که برگزار کرده بودند، مهندس بازرگان رأی آورد و دکتر سنجابی دیگر فعال نشد. دکتر لاهیجی و سرهنگ رحیمی هم در این سازمان بودند. همچنین حاج خلیل رضایی که بچه‌های آزاد شده از زندان را به آن دفتر دعوت می‌کرد و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و عفو بین‌الملل با آنان مصاحبه

می‌کردند. من عضو این دفتر نبودم ولی دوبار به آن‌جا دعوت شدم که یک‌بار آن به مناسبت دعوت مردم برای راهپیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا بود.

در اولین جلسه‌ای که دعوت شدم، پیشنهاد مطرح این بود که برای راهپیمایی روز تاسوعا، قضاوت و وکلای دادگستری مانند دکتر کاتوزیان، از مقابل دادگستری حرکت را شروع کنند، به طرف شمال بیایند و راهپیمایی را ادامه دهند تا به منزل آیتا... طالقانی واقع در بیچ شمیران، خیابان تنکابن برسند. سپس آیتا... طالقانی به آنان پیوندند و در پیشاپیش راهپیمایان قرار بگیرند و به اتفاق مردم از خیابان شریعتی به طرف شمال شهر حرکت کنند تا حسینیه ارشاد و نزدیک دفتر سازمان حقوق بشر. آن‌گاه در آن محل درخواست‌های مردم طی قطعنامه‌ای اعلام شود.

با این که جلسه اولی بود که من به این دفتر می‌رفتم، مرا هم در جمع ۵ یا ۷ نفره‌ای که قرار بود عهده‌دار سازماندهی راهپیمایی باشند، انتخاب کردند. علاوه بر من، دکتر لاهیجی، سرهنگ رحیمی و حاج مانیان هم در این جمع انتخاب شدند. قرار شد این هیأت با روحانیون نیز برای این راهپیمایی هماهنگی به عمل آورد، زیرا باخبر شدیم که آن‌ها برنامه‌ای تدارک دیده‌اند. تا این زمان هنوز جلسه‌ای تحت عنوان شورای انقلاب

وقتی از زندان بیرون آمدم، چنان تحت تأثیر انقلاب بودم که حد نداشتم. انقلاب پدیده‌ای بود که سال‌ها انتظار آن را کشیده بودم و آرزو داشتم روزی برسد که مردم مستقیماً با شاه رو در رو شوند. وقتی این پدیده را به چشم دیدم و خیابان انقلاب را که پر از جمعیت بود، آن قدر هیجان زده شده بودم که بی‌اختیار اشک می‌ریختم.

تشکیل نشده بود.

در پی تماس با روحانیون بودیم که آدرس منزل مرحوم باهنر را یافتیم و به آن‌جا رفتیم. دیدیم آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، باهنر و مهدوی کنی حضور دارند. آن‌ها اعلام کردند که تصمیم خود را برای برگزاری تظاهرات تاسوعا و عاشورا گرفته‌اند و قرار است مسیر راهپیمایی از میدان فوزیه (امام حسین فعلی) تا میدان شهید (آزادی) باشد. آن‌ها اعلام کردند: همچنین با تمامی ائمه جماعات مساجد هماهنگی صورت گرفته است و آنان موظف شده‌اند که هر کدام در محله خود، مردم را بسیج کنند و جمعیت از مناطق مختلف به خیابان شاهرضا (انقلاب) بیاید و به عبارتی، به تدریج همه این نهرها به رودخانه بزرگ خیابان شاهرضا (انقلاب) بیوندند. در پایان افزودند که ما مصمم هستیم این‌گونه، راهپیمایی را برگزار کنیم و شما اگر بخواهید، می‌توانید جداگانه راهپیمایی کنید.

نظر من این بود که در این شرایط، وحدت بهتر از جدایی است. از طرف دیگر فکر کردم که چون روحانیون، پیش‌نمازهای مساجد را با خود هماهنگ کرده‌اند، قدرت بیشتری برای جمع کردن مردم دارند. در آن شرایط تنها به قدرت بسیج می‌انديشدم و بس. بنابراین توصیه من به هیأت

خودمان این بود که پیشنهاد روحانیون را بپذیریم. آقای لاهیجی مخالف بود و سرهنگ رحیمی نیز اصرار داشت که صف ما جدا باشد ولی حاج مانیان با نظر من موافق بود. در آخر، قرار شد که ما هم مسیر آن‌ها را انتخاب کنیم منتها مسیر رسمی، به جای میدان فویزه از پیچ شمیران شروع شود و آیت... طالقانی با عده همراه در آن جا به تظاهرات بیوندند.

برای سازماندهی راهپیمایی نیز قرار شد کمیته‌ای عهده‌دار آن شود. از این طرف من و دکتر لاهیجی انتخاب شدیم و از آن طرف نیز آقایان موسوی اردبیلی و عسگر اولادی. از آن پس این جمع به کمیته مشترک هدایت راهپیمایی تبدیل شد. در آن کمیته تصمیم گرفته شد که قطعنامه‌ای هم برای راهپیمایی نوشته شود که آقای موسوی اردبیلی در نوشتن آن با من همکاری کرد. همچنین قرار شد برای تدارکات راهپیمایی، هیأت‌ها و کمیته‌های فرعی دیگری زیر نظر این کمیته تشکیل شود. ما کمیته‌هایی تشکیل داده بودیم و یک روز هم که به منزل حاج آقا شفیق واقع در منطقه دروس رفتیم، دیدیم همه بچه‌های مؤتلفه دور تا دور نشستند که اکثرشان را از قبل می‌شناختم. به هر حال ما ستاد بودیم و این کمیته‌ها، هیأت‌های اجرایی.

حال که صحبت از فداییان اسلام به میان آمد، ناگفته نماند که فداییان اسلام نسبت به آیت... طالقانی ارادتی خاص داشتند. آن‌هایی که ریشه فدایی اسلام داشتند، به طور کلی اعتقادشان بر این بود که در زمان حیات مرحوم نواب صفوی، هیچ‌یک از روحانیون معروف جز آیت... طالقانی از فداییان حمایت نکردند. آن‌ها می‌گفتند که در زندان همیشه درد دل‌هایشان را با آیت... طالقانی مطرح می‌کرده‌اند. مرحوم حاج مهدی عراقی و حاجی شهاب از گروه مؤتلفه هم در زندان با آقای طالقانی رابطه خاصی داشتند.

بگذریم، به هر حال ترتیباتی برای راهپیمایی روز تاسوعا داده شد ولی از سویی این نگرانی شدید هم وجود داشت که مبادا مأموران تیراندازی کنند، راهپیمایی سرکوب شود و حادثه ۱۷ شهریور و نیز واقعه اول ماه محرم که مأموران در چهارراه سرچشمه به سوی جمعیت آتش گشوده بودند تکرار گردد. از آن جا که پیش‌بینی می‌شد جمعیت زیادی برای راهپیمایی بیایند، این نگرانی وجود داشت که مبادا کشتار وسیعی صورت گیرد.

آقایان میناجی و شاید هم مرحوم رادنیاز از اعضای سازمان حقوق بشر، با هماهنگی آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی برای حل این مسأله فعال شدند. آن‌ها از یک طرف با تیمسار مقدم در تماس بودند و از سوی دیگر با سفارت آمریکا در تهران که اینان مانع تیراندازی شوند. بالاخره تضمین داده شد که خطری راهپیمایی را تهدید نخواهد کرد. از این مرحله به بعد، مهندس هاشم صباغیان و مهندس محمد توسلی هم وارد کار شدند، کمیته فرعی با این دو نفر تماس گرفته بود و آن‌ها نیز کارهایی را برعهده گرفته بودند.

روز تاسوعا، ما به پیچ شمیران آمدیم. مرحوم آیت... طالقانی هم از منزل خارج شدند و حرکت شروع شد. آیت... طالقانی قبلا طی اعلامیه‌ای مردم را به راهپیمایی روز تاسوعا دعوت کرده بودند، در ضمن ایشان درباره مسیر راهپیمایی حرفی نداشتند. به دنبال اعلامیه مرحوم طالقانی سایر روحانیان

نیز اعلامیه‌هایی صادر کردند.

در فاصله پیچ شمیران تا دانشگاه تهران، شاهد وقایعی بودم. مثلا دکتر سنجابی و عده‌ای از اعضای جبهه ملی خیلی فعال نشان می‌دادند و بخش کوچکی از راهپیمایان به دنبال آنان حرکت می‌کردند. اما خبرنگاران خارجی مرتب از این عده فیلم و عکس می‌گرفتند و با آنان مصاحبه می‌کردند. احساس کردم که دکتر سنجابی و جبهه ملی که در جریان انقلاب نقش فعالی ندارند و حتی بسیاری از شعارها را رادیکال می‌دانند، با این گونه حضور تبلیغاتی می‌خواهند از حضور انبوه مردم برای خودشان در خارج از کشور بهره‌برداری کنند. من خودم در آن روز داخل صف مشخصی نبودم و مرتب از انتهای صف به جلوی جمعیت می‌رفتم و برمی‌گشتم. من و آقای عسگر اولادی در طول راهپیمایی با هم بودیم.

ما در جلسات کمیته‌ها، درباره این که چگونه جلوی هرج و مرج در راهپیمایی گرفته شود، چه وقت و در کجا قطعنامه خوانده شود و مسایلی از این قبیل، تدابیری اندیشیده بودیم ولی عظمت و انبوه جمعیت را پیش‌بینی نمی‌کردیم. بنابراین تظاهرات روز تاسوعا چنان که باید و شاید سازمان یافته



از کار در نیامد. راهپیمایی انجام شد ولی سازماندهی و عظمت آن مانند راهپیمایی روز بعد یعنی روز عاشورا نبود.

قبل از روز تاسوعا این نگرانی را داشتیم که شعارها خیلی تند نباشد و در حدود خواست‌های انقلاب باشد. شعارها هم همه از پیش تعیین شده بود. طول صف راهپیمایان به حدود ۱۰ کیلومتر می‌رسید. راهپیمایی تا ساعت ۲ بعدازظهر طول کشید و قطعنامه هم توسط یکی از اعضای شورای انقلاب خوانده شد. خود ما از سازماندهی راضی نبودیم ولی جمعیت واقعا بیش از اندازه‌ای بود که پیش‌بینی کرده بودیم.

بعدازظهر روز تاسوعا قرار شد در محلی جمع شویم تا برای فردا یعنی روز عاشورا تصمیم بگیریم. آن جلسه در منزل آقای جواد رفیق‌دوست واقع در پشت مسجد قبا تشکیل شد و جلسه مفصل و خوبی بود. آقایان هاشم صباغیان، محمد توسلی، حاج مهدی عراقی، بچه‌های مؤتلفه، چند نفر از نهضت آزادی و خلاصه همه مسؤولان راهپیمایی حضور داشتند. گرداننده جلسه هم آقای هاشم صباغیان بود که جلسه را خوب اداره می‌کرد.

همزمان، از پاریس و نیز از سوی دوستان و آشنایان داخل ایران تماس‌هایی گرفته شد. از سوی دفتر امام تماس گرفتند و گفتند که راهپیمایی خوب بوده است ولی شعارها نه. فردا باید رفتن شاه قطعی شود. در پی این تماس، در آن جلسه تصمیم گرفته شد که شعارهای فردا جدی‌تر باشد. درباره سازماندهی ورود و خروج جمعیت نیز بیشتر کار کردیم. همان‌گونه که می‌دانیم، وسط خیابان‌های انقلاب و آزادی چمن کاری است و این خیابان‌ها به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند. قرار شد که مسیر رفت، از شمال خیابان باشد و بازگشت جمعیت از جنوب خیابان صورت بگیرد تا تداخل پیش نیاید. قرار بود جمعیت، میدان شهید (آزادی) را دور بزنند و در همین میدان نیز قطعنامه خوانده شود. کار به همین صورت انجام شد ولی آن روز انبوه جمعیت واقعا عجیب بود. من هم دایما می‌دویدم و سرکشی می‌کردم. وسط میدان شهید (آزادی) در قسمت زیر برج، محل ستاد بود که دور آن را بسته بودیم تا جمعیت وارد نشود یک مینی بوس در آن محل بود که من روی طاق آن ایستاده بودم و تا چشم کار می‌کرد جمعیت را می‌دیدم. همه پهنای خیابان حتی پیاده‌روهای خیابان آزادی نیز که عریض است بر از جمعیت بود. خیلی عجیب بود! عجیب! عجیب!

آن روز واقعا فرزاندم بود. «شاه تو را می‌کشیم»، «شاه باید برود» و «مرگ بر شاه» ورد زبان‌ها بود. در طول راهپیمایی، هلی‌کوپتری پرواز می‌کرد و همه جمعیت به طرف آن هلی‌کوپتر می‌گفتند: «بگو مرگ بر شاه! بگو مرگ بر شاه!» در این روز هم من و هم آقای عسگر اولادی در تمام طول حرکت با هم و شاهد جریان بودیم.

خبرگزاری لوموند: دریایی از انسان‌ها

فردای آن روز برای ملاقات با مهندس بازرگان به دفتر شرکت صافیاد رفتم. خبرنگار روزنامه لوموند فرانسه در آن جا بود. از او پرسیدم: آیا راهپیمایی را ملاحظه کردید؟ پاسخ داد: «این یک راهپیمایی نبود، دریایی از انسان‌ها بود» او افزود: من به خیلی از کشورها مسافرت کرده‌ام و تظاهرات سیاسی را در ویتنام و هم چنین مناطق دیگر دیده‌ام ولی تاکنون در عمرم چنین جمعیتی را ندیده بودم. او معتقد بود که حداقل، جمعیتی در



حدود ۵ میلیون نفر در تظاهرات شرکت داشتند. البته بعدها تعداد جمعیت تظاهرکننده حدود سه میلیون نفر برآورد شد. چند روز بعد نیز مقاله آن خبرنگار تحت عنوان «دریای انسانی» در لوموند چاپ شد. عظمت تظاهرات فراتر از تصور و واقعا عجیب بود. پس از آن تظاهرات بود که پیروزی انقلاب جدی به نظر رسید و رفتن شاه برای مردم و حتی نظام قطعی شد. در قطعنامه راهپیمایی روز عاشورا آمده بود: این جمعیت عظیم به رهبری امام خمینی به انقلاب رأی می‌دهد. بدین ترتیب رهبری امام نیز تثبیت شد.

شعارهای راهپیمایی از پیش طرح شده بود ولی جمعیت به طور خودجوش، شعار «بگو مرگ بر شاه» را تکرار می‌کرد.

در روز عاشورا جبهه ملی حضور چندانی نداشت. تصاویر امام بیشتر از دیگر تصاویر دیده می‌شد و تصاویر دکتر مصدق، دکتر شریعتی، محمد خنیف‌نژاد و دوستانش در رده‌های بعدی قرار داشت. تصویر آیتا... شریعتمدار نیز به چشم می‌خورد ولی خیلی کم.

اولین جلسه شورای انقلاب

پس از راهپیمایی عاشورا، اولین جلسه شورای انقلاب در دفتر آقای صدر حاج سیدجوادی در بنیاد طاهر تشکیل شد. مرحوم مطهری، مرحوم بازرگان، مرحوم بهشتی و آقایان صدر حاج سیدجوادی، مهندس کتیرایی، موسوی اردبیلی و باهنر حضور داشتند. پیش از پیروزی انقلاب من تنها در همین جلسه شورای انقلاب حضور داشتم.

سفر به پاریس و ملاقات با امام

گرچه در آن زمان معمول شده بود که همه به پاریس بروند ولی ما به دلیل مشکلات خانوادگی و این که دخترم هاله برای ادامه تحصیل در فرانسه به سر می‌برد و همسرم مدام دلشوره‌او را داشت و نیز به توصیه دوستان که فشار می‌آوردند و معتقد بودند در جریان انقلاب و از حالا به بعد کارها

- ۱۳ اسفند ۵۹ - عده‌ای از نمایندگان مجلس اول برای قرائت فاتحه و ادای احترام در احمدآباد عازم
- مزار دکتر محمد مصدق هستند. نفرات از راست:
- ۱- شهاب‌محمودی ۲- علی اکبر معین فر ۳- یدالله سبحانی ۴- هاشم صباغیان ۵- کاظم سامی ۶- عزت‌الله سبحانی ۷- صلاح‌الدین بیانی ۸- سید علینقی نقوی ۹- عباس منوچهری ابوسعیدی



مرداد سال ۱۳۵۰ منزل آیتا... طالقانی به مناسبت جشن ازدواج آقای محمد بسته نگار از چپ به راست دکتریداله سحابی، مهدوی کرمانی، مرحوم آیتا... سید ابوالفضل زنجانی، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مهندس عزتآ. سحابی، حسام الدین انتظاری، طاهر احمدزاده، دکتر حبیبیا... پیمان.

بیشتر می شود و ادامه کار با این مشکلات برابرم امکان پذیر نخواهد بود، راهی فرانسه شدیم. همسرم بابت سهام خود از شرکت صافیاد ۴۵ هزار تومان طلب داشت که آن را دریافت کرد و با همین پول به خارج رفتیم، زیرا در آن موقع درآمد دیگری نداشتیم. پاسپورت تهیه کردیم و روز سفر نیز ۲۸ آذر در نظر گرفته شده بود. ولی مقامات فرودگاه مانع خروج ما شدند و گفتند پاسپورت شما نیامده است. معلوم شد که ساواک پاسپورت را نگاه داشته است. آن روزها همه آزادانه به خارج

می رفتند، ولی معلوم نبود که جلوگیری از خروج ما چه دلیلی داشت؟ خلاصه با تلاش آقای رادینا و دیگر دوستان مشکل حل شد و این بار روز ۸ دی ماه ۱۳۵۷ به فرودگاه رفتیم. تا وقتی که هواپیما پرواز نکرده، مطمئن نبودیم که رفتنی هستیم یا نه. خلاصه به دلیل این گرفتاری های پیش از پیروزی انقلاب تنها در همان یک جلسه از جلسات شورای انقلاب شرکت کردم به پاریس که رسیدیم، به دفتر امام خمینی رفتیم. حدود بیست سال بود که دکتر یزدی را ندیده بودم، او را در آن جا دیدم و سپس تقاضای ملاقات با آقا را نمودم. در یک مجلس خلوت، ایشان را دیدم. آقای موسوی اردبیلی هم بود. آقای خمینی را از زندان عشرت آباد در سال ۱۳۴۲ که چند لحظه ای ایشان را دیدم، دیگر ندیده بودم. گرچه از دور به ایشان ارادت و علاقه داشتیم ولی قلبم می تپید که از نزدیک ایشان را ببینم. نسبت به سال ۱۳۴۲ پیرتر شده ولی خیلی بانشاط بودند.

با امام درباره آیتا... طالقانی

در جریان ملاقات با آقا، گفتم که به خواست خدا انقلاب به راه افتاده است و شما هم در قیادت این انقلاب هستید. ملت از شما انتظار زیادی دارد و امید فراوانی به شما بسته است. از سوی دیگر خطرهای زیادی هم وجود دارد، به عنوان مثال، ما مسلمان ها فاقد تشکیلات و حزب متمرکز هستیم که انقلاب را رهبری کند، در حالی که نیروهای مخالف، انواع و اقسام

تشکل ها را دارا هستند.

ملاحظه می کنیم که از یک طرف مسلمان ها بار مبارزات انقلاب را به دوش داشتند ولی از طرف دیگر حالا که در موقعیت حساسی قرار گرفته ایم، طبعاً دیگران مسیر انقلاب ما را تغییر خواهند داد. پاسخ امام این بود که ما به برتری اسلام و مسلمان ها ایمان داریم. اگر آن تشکل ها بخواهند کار نادرستی انجام دهند، با نیروی مردم و بسیج مردمی در خیابان ها راهپیمایی می کنیم و نمی گذاریم چنین اقدام هایی بکنند. ایشان تأکید کردند که از این بابت نگرانی نداریم. من واقعا دریافتیم که امام خمینی از این جهت انسان برجسته ای است و این حساب را کرده است. یعنی ایشان به خوبی نسبت به وجود چنین نیروی مردمی شناخت داشتند. به نظر من هم این انقلاب با قدرت مردمی پیشرفت کرد و حقیقتاً این جریان های مردمی بودند که شاه را از پای در آوردند، نه گروه های مسلح و تشکل های سیاسی. به هر صورت، در حضور امام نگرانی های خودم را بیان کردم و اضافه نمودم: «آقای طالقانی شخصیتی است که شما به خوبی او را می شناسید. ما حداقل ۳۰ سال است ایشان را می شناسیم و همیشه در صحنه و پیشتاز بوده است. سپس درباره سال های آخر زندان آقای طالقانی و زجرهایی که کشیده بودند و مردانگی و ایستادگی ایشان گفتم و افزودم: به نظر من ایشان تنها فردی است که می تواند نماینده شما در ایران باشد و مردم هم به ایشان خیلی علاقه دارند. با شنیدن این صحبت ها امام گفتند: بله، بله، بله، ایشان هم این مطالب را گفتند و به آقای موسوی اردبیلی اشاره کردند. ضمناً تأکید نمودند که ترتیب این امر داده شده است. قابل توجه این بود که امام افزودند: «آقای طالقانی باید در شورای انقلاب و رییس آن باشند.» پس از این ملاقات، آقای موسوی اردبیلی نظر امام را به دفتر ابلاغ کرد و دفتر هم به وسیله تلفن پیام امام را به تهران رساند که آقای طالقانی باید عضو شورای انقلاب و رییس آن باشد.

پیش از ملاقات نگران بودم که اگر درباره آقای طالقانی مطلبی را مطرح کنم، مبادا با عکس العمل امام خمینی مواجه شوم چرا که در طول سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در داخل زندان بین آقای طالقانی و گروهی از روحانیان اختلاف وجود داشت و آن ها موضع گیری هایی داشتند و از آقای طالقانی دلخور بودند. من در ابتدا فکر می کردم که طبیعی است آن گروه علیه آقای طالقانی بدگویی هایی کرده باشند و اگر من این موضوع را مطرح کنم ممکن است با مخالفت و ایستادگی آقا مواجه شوم. ولی ناگهان دریافتیم که امام این گونه نیست. ایشان آقای طالقانی را به راحتی پذیرفتند و حتی گفتند ترتیب این کار قبلاً داده شده است. به نظر می رسید که قبلاً آقای موسوی اردبیلی چنین صحبتی را با ایشان داشته و به همین جهت موضوع خیلی راحت و ساده بر گزار شد.

امام و جوانان در پاریس

در پاریس نزدیک منطقه ای که منزل دخترم در آن قرار داشت، اتاقی در یک هتل کوچک گرفته بودیم و روزها در نوفل لوشاتو به منزل امام می آمدم و تا آخر شب آن جا بودیم. مشغولیت و کار ما آن جا بود و با گروه ها و افرادی که اکثر آن ها را نمی شناختم برخورد می کردم. گاهی هم اصرار می شد که قبل از این که آقا بیایند نماز ظهر را زیر چادر بخوانند، من



عزت‌الله سبحانی در حال مصاحبه مطبوعاتی برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶

صحبتی داشته باشم و من هم این کار را انجام می‌دادم.

نکته مهم این که وقتی امام نماز می‌خواندند، دختر و پسر همه پشت سر ایشان اقتدا می‌کردند. جلو و عقب صف هم در کار نبود و زن و مرد قاطبی می‌ایستادند. حجاب اسلامی خانم‌ها هم همین روسری و مانتو بود که خود آقا هم اجازه داده بودند. بعد از نماز هم امام می‌نشستند و خیلی خودمانی با جوان‌ها صحبت می‌کردند. بچه‌ها هم خیلی راحت از ایشان سؤال می‌کردند و جواب می‌شنیدند.

دخترم که برای ادامه تحصیل چند روز قبل از ورود امام به پاریس آمده بود، به جای این که در دانشکده ثبت‌نام کند، از همان ابتدا در بیت آقا فعال شده بود. البته خانم دکتر یزدی و خانم مرضیه حدیدچی دباغ هم در بیت بودند که این سه نفر، بیت را می‌گرداندند و خانم دباغ مسؤلیت امور بانوان را در آن دفتر به عهده داشت.

اعتصاب در صنعت نفت

در همین دوران امام خمینی از پاریس پیام دادند که آقای مهندس بازرگان در رأس هیاتی به اتفاق آقای هاشمی رفسنجانی و چند نفر دیگر برای حل مسأله نفت به جنوب بروند. در آن روزها کارشناسان تأسیسات نفت، در اعتصاب به سر می‌بردند، از طرفی شایع بود که به دنبال راهپیمایی‌های مردمی و اعتصاب در صنعت نفت، ارتش بخشی از تأسیسات را در اختیار گرفته است و شب‌ها مخازن ارتش را پر می‌کنند. این در حالی بود که مردم نفت نداشتند و به خاطر کمبود شدید بنزین نیز همه در تنگنا قرار داشتند. این هیات از جانب امام مأموریت داشت که در مناطق نفت‌خیز آبادان با اعتصاب‌کنندگان صحبت کند و سازماندهی لازم را برای حل مشکل به عمل بیاورد.

ما از ۱۸ دی ماه تا اول بهمن ماه ۱۳۵۷ در پاریس بودیم. روز اول بهمن به رم و سپس به آمریکا رفتیم و اواخر بهمن ماه به پاریس بازگشتیم. این بار مجبور شدیم یک هفته دیگر در پاریس بمانیم. بار دوم که در پاریس بودیم،

از دفتر دولت موقت مهندس بازرگان تلفنگرامی به سفارت رسید که بنده را با اولین هواپیما به ایران بفرستند. روز ۴ اسفند ماه ۱۳۵۷ به تهران پرواز کردیم. ۱۲ روز از پیروزی انقلاب گذشته بود.

رد پیشنهاد وزارت

پس از بازگشت به ایران، به محض دیدار با پدرم، دانستم که مهندس بازرگان با من کار دارد. در ملاقات با مهندس بازرگان، ایشان گفت: روی تو حساب کرده ایم و باید وزارت صنایع را برعهده بگیری. پیشنهاد تصدی وزارت صنایع برایم مسأله شد، چرا که بیش از هفت سال بود در زندان و دور از مسایل اجرایی بودم. مایل بودم بیشتر در جریان حرکت و انقلاب قرار بگیرم و به مسایل فرهنگی، عقیدتی و سیاسی انقلاب بپردازم، آن هم با توجه به تغییر و تحولی که مجاهدین پیدا کرده بودند. به همین دلیل چندان مایل به پذیرش پست اجرایی نظیر وزارت نبودم. علاوه بر این، فکر می‌کردم افرادی مثل مهندس معین‌فر و مهندس کتیرایی که تصدی مشاغل اجرایی را بر عهده گرفته‌اند، سال‌ها سابقه کار اداری و اجرایی داشته‌اند، در حالی که من از دور خارج بودم. به این جهت از مهندس بازرگان عذرخواهی کردم و پست وزارت صنایع را نپذیرفتم. فکر می‌کردم اگر در صحنه انقلاب حضور داشته باشم، بهتر از وزیر شدن است.

البته مهندس بازرگان کمی دلخور شد، ولی من با خودم می‌اندیشیدم، وظیفه کسی که هفت سال در زندان‌ها بوده و با جنبش‌های جدیدی ارتباط داشته چیست؟ تکلیف چیست؟ انقلاب به کدام سمت می‌رود؟

به مهندس بازرگان گفتم: به جای خودم کسی را معرفی می‌کنم که در زمینه امور مربوط به صنایع و معادن، از من واردتر است. او، هم دانشگاهی و هم در کار تحقیقات و اجرا بوده است. سپس دکتر محمود احمدزاده را به‌عنوان وزیر و به جای خودم به مهندس بازرگان معرفی کردم و در نهایت مهندس و پدرم با بی‌میلی پذیرفتند.

حضور دوباره در شورای انقلاب

روز پنجم اسفندماه ۱۳۵۷ بود که با دعوت از سوی آقای مطهری، به جلسه شورای انقلاب رفتم. در آن جلسه آقایان بهشتی، باهنر و مطهری همه با بر خورد گرم از من استقبال کردند. همه آن‌ها با من صمیمی بودند.

پرسیدند که قصد داریم چه کاری را برعهده بگیریم؟ آیا می‌خواهیم در دولت موقت فعال شوم یا در شورای انقلاب؟ من پاسخ دادم که ترجیح می‌دهم در شورای انقلاب بمانم. آنان هر سه به اتفاق گفتند: بهترین کار همین است که در شورای انقلاب باشی و از این تصمیم استقبال کردند. از آن به بعد من عضو فعال‌تری در شورای انقلاب شدم. در این جلسه ملاحظه کردم که ترکیب شورای انقلاب نسبت به سابق کمی تغییر پیدا کرده است؛





عزت‌الله سبحانی - دادگاه دوم ایران فردا - آبان ۱۳۷۷.

پیشنهادی داری؟ پاسخ دادم: باید حداقل یک نماینده از کارگران به عنوان سمبل طبقه کارگر، یک نفر از بانوان و یک نفر هم از میان گروه‌های مذهبی - سیاسی معروف داشته باشیم که مصداق این گروه‌ها را مجاهدین و جنبش مسلمانان مبارز می‌دانستم. اضافه کردم اگر شورای انقلاب به وسیله این افراد تکمیل نشود، تنها به این دلیل دارای اعتبار است که امام خمینی این شورا را منصوب کرده‌اند و این اعتباری است وابسته به اعتبار امام خمینی در بین ملت.

دیگر اعضا اصل پیشنهاد را رد نمی‌کردند ولی بحث بر روی افراد دور می‌زد. هر کدام از اعضا فردی را پیشنهاد می‌کردند. در مورد دکتر پیمان، عده‌ای موافق و عده‌ای هم مخالف بودند و در نهایت قرار شد ایشان را دعوت کنیم. نفر دیگر مهندس میرحسین موسوی به عنوان نماینده نسل جوان انقلابی بود که او هم پذیرفته شد. پیشنهاد عضویت مهندس موسوی از سوی آقای خامنه‌ای مطرح شد. مهندس موسوی عضو حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای این حزب و مسؤول روزنامه جمهوری اسلامی نیز شده بود و این روزنامه در آن روزها مواضع خوبی داشت.

جالب این که وقتی راجع به عضویت یک نفر از بین بانوان صحبت شد، آقای طالقانی در ابتدا پیشنهاد را شوخی تلقی کردند. آقای خامنه‌ای پیشنهاد کرد که خانم طاهره صفارزاده به عضویت شورا پذیرفته شود. برحسب اتفاق آقای طالقانی و سایر اعضای شورا خندیدند. من گفتم: «آقای

آقایان مهندس بازرگان، مهندس کتیرایی و صدرحاج سیدجوادی به دلیل عضویت در دولت موقت، دیگر در شورای انقلاب نبودند. از چهار نفر عضو شورای انقلاب در پاریس که حالا به ایران آمده بودند نیز دکتر یزدی که مسؤول امور انقلاب در دولت موقت شده بود، در شورای انقلاب شرکت نمی‌کرد. دکتر حبیبی هم گویا برای مطالعه و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی به پاریس بازگشته بود، ولی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده در جلسات شورای انقلاب شرکت کردند با بنی‌صدر برای اولین بار در همان جا آشنا شدم.

مرحوم آیت‌ا... طالقانی نیز ظاهراً از همان موقع که امام از پاریس تلفنگرام زدند، به عنوان رییس شورا در جلسات شرکت می‌کردند.

جلسات شورای انقلاب، محل ثابتی نداشت و هر بار در منزل یکی از اعضا برگزار می‌شد. این کار تا حدودی برای رعایت مسایل امنیتی بود. به خصوص از فروردین ماه سال ۱۳۵۸ که ترورهای گروه فرقان، اول تیمسار قره‌نی و بعد هم مرحوم مطهری را هدف قرار داد، شورای انقلاب به صورت کاملاً مخفی در آمد. در ابتدای انقلاب هم اعضای شورا، معرفی نشدند، مثلاً کسی از عضویت من خبر نداشت. البته ممکن بود افرادی به دلیل ارتباط با اعضای شورای انقلاب تا حدودی از ترکیب شورا آگاهی داشته باشند، ولی این شناخت جنبه عمومی نداشت.

پیشنهاد علنی شدن و تکمیل اعضای شورای انقلاب

تقریباً در هر جلسه از جلسات شورای انقلاب، این موضوع مطرح می‌شد و خود من بیش از همه بر آن اصرار می‌ورزیدم که دیر یا زود باید اعضای شورای انقلاب، به مردم انقلابی معرفی شوند و در جامعه رسمیت پیدا کنند، زیرا تا ابد که نمی‌توان اعضای شورا را مخفی نگه داشت. علت دیگر این که شورا به دلیل مخفی بودن، منتخب مردم نیست و اعتبارش تنها وابسته به اعتبار امام خمینی است. در حالی که شورای انقلاب باید خود اعتبار ذاتی داشته باشد. اعتبار ذاتی شورا هم از این طریق تأمین می‌شود که اعضا یا منتخب مردم باشد یا در طول سالیان متمادی و در جریان فعالیت‌های انقلابی بالا آمده و در واقع به‌طور طبیعی انتخاب شده باشند به گونه‌ای که حداقل، مردم آنان را قبول داشته باشند.

اعضای شورا، این مطلب را انکار نمی‌کردند ولی پرسش این بود که چه باید بکنیم؟ من پیشنهاد کردم که شورای انقلاب باید از نظر ترکیب اعضا تا حدودی تکمیل شود. یعنی به اعضای فعلی اکتفا نشود و از نیروهای سیاسی و طبقات اجتماعی نمایندگانی در شورا داشته باشیم.

به یاد دارم در جلسه‌ای که در منزل دکتر شیبانی برگزار شد، موضوع ورود افراد جدید را مطرح کردم. دیگران پرسیدند: خودت چه



خامنه‌ای! ایشان خیلی هم مذهبی نیستند.» آقای خامنه‌ای در جواب گفت: «نه، خیلی خوب است.» خلاصه در آن جلسه درباره دعوت از افراد مختلفی بحث و بررسی صورت گرفت.

شورای حمایت از صنایع

در اسفندماه ۱۳۵۷ دکتر محمود احمدزاده، وزیر صنایع و معادن، اصرار کرد که به او کمک کنم. من و آقای عالی‌نسب، دائم با آقای احمدزاده مشورت می‌کردیم. در این شرایط از دوران انقلاب، اوضاع کارخانه‌ها مسأله مهمی شده بود. در مناطقی که تمرکز کارخانه‌ها وجود داشت، نظیر شهرهای صنعتی قزوین و کرج، مشکلات زیادی ایجاد شده و کارگران در حال شورش و عصیان بودند. برخی از مدیران توسط کارگران دستگیر و بعضی دیگر به خارج فرار کرده و یا در کارخانه حاضر نمی‌شدند. خلاصه بلبشویی بود.

از طرف دیگر خبر می‌رسید که صاحبان صنایع مرتباً دارند کارخانه‌ها را تخلیه می‌کنند. به این صورت که محصولات کارخانه فروخته می‌شد ولی پول آن به حساب کارخانه واریز نمی‌گردید بلکه به حساب‌های شخصی ریخته می‌شد. خوب ما هم به اکثر صاحبان صنایع سوءظن داشتیم. در برخی از جاها نیز کارگران مدیران را گروگان گرفته بودند و از آنان به زور امتیاز می‌گرفتند. وضعیت به گونه‌ای بود که اگر در کارخانه‌ای امتیازی داده می‌شد، به صورت یک موج و به گونه زنجیره‌وار به همه کارخانه‌های دیگر سرایت می‌کرد.

در بین ما این بحث مطرح بود که اگر دولت اداره کارخانه‌ای را در دست بگیرد، صاحبان صنایع جار و جنجال به راه می‌اندازند که دولت کارخانه‌ها مصادره کرده است. این در حالی بود که برخی از صاحبان صنایع کارخانه‌ها را به حال خود رها کرده و رفته بودند. تجلیل ما این بود که عده‌ای می‌خواهند با به راه انداختن آشوب اقتصادی، تولید را تعطیل کنند و اگر چنین می‌شد این قطع تولید منشأ همه نابسامانی‌های دیگر قرار می‌گرفت؛ تورم، بی‌کاری، پایین آمدن درآمد ملی و... آقای محمودزاده هم در جبهه مقدم رو در رویی با این مشکلات بود.

به دنبال یافتن یک راه قانونی برای نظم دادن به صنایع، به قانون حمایت از صنایع مصوب سال ۱۳۵۲ متوسل شدیم. این قانون بدین منظور تصویب شده بود که برای حل مشکل کارخانه‌هایی که بازپرداخت بدهی آن‌ها به بانک‌ها به موقع صورت نگرفته است یا به لحاظ مسایل داخلی و کاری دچار مشکلات شده‌اند و بازپرداخت بدهی‌ها از عهده‌شان بر نمی‌آید، مجمعی از بانک‌های طلبکار تشکیل شود و این مجمع، آن شرکت یا کارخانه را از صاحبش تحویل بگیرد و به نیابت، مجموعه را اداره کند تا زمانی که به سودآوری برسد و از محل آن سود، بانک‌ها بتواند طلب خود را برداشت کنند و پس از تسویه مطالبات، دوباره مجموعه را تحویل صاحبانش بدهند. ریاست مجمع هم با بانکی باشد که بیشترین طلب را دارد. در واقع وظیفه مجمع بانک‌ها این بود که ساختار مالی و اقتصادی کارخانه را سامان بخشد.

در آن قانون، شورایی نیز پیش‌بینی شده بود به نام شورای حمایت از صنایع که اعضای آن عبارت بودند از نماینده وزارت کار، نماینده وزارت

صنایع، بازرگانی و...

آقای محمود احمدزاده به این نتیجه رسیده بود که تنها راه، استفاده از همین قانون است و بدین ترتیب شورای حمایت از صنایع تبدیل شد به مرکز اداره، مدیریت و اصلاح صنایعی که در جریان انقلاب در حال فروپاشی بودند. بسیاری از این صنایع، بدهی‌های عظیم بانکی داشتند و بانک‌ها برابر قانون می‌توانستند این کارخانه‌ها را مصادره کنند. خلاصه انواع و اقسام مشکلات، همچون کوهی جلوی روی ما قرار داشت.

بدین ترتیب علاوه بر عضویت در شورای انقلاب، شرکت در این شورا هم به وظایف من اضافه شد. به نخست‌وزیری هم رفت و آمد زیادی داشتم و در آن‌جا نیز جلساتی برای برنامه‌ریزی و... برگزار می‌شد، ولی سرانجام

فداییان اسلام نسبت به آیتا... طالقانی

ارادتی خاص داشتند. آن‌هایی که ریشه فدایی اسلام داشتند، به طور کلی اعتقادشان بر این بود که در زمان حیات مرحوم نواب صفوی، هیچ‌یک از روحانیون معروف جز آیتا... طالقانی از فداییان حمایت نکردند. آن‌ها می‌گفتند که در زندان همیشه درد دل‌هایشان را با آیتا... طالقانی مطرح می‌کرده‌اند. مرحوم حاج مهدی عراقی و حاجی شهاب از گروه مؤتلفه هم در زندان با آقای طالقانی رابطه خاصی داشتند.

شورای حمایت از صنایع، عملاً به یک ستاد جنگ تبدیل شد. باور کنید درست مثل ستاد جنگ، مرتب دو، سه خط تلفن کار می‌کرد و اخبار شورش‌های کارگری می‌رسید و ما هم با تانی مشغول انتخاب مدیر برای اداره برخی از کارخانه‌ها بودیم.

چند کارخانه پیش از پیروزی انقلاب، تحت پوشش شورای حمایت از صنایع در آمده بود. نظیر کارخانه‌های قند شیروان و بجنورد و... و نیز کارخانه کفش بلا که ۸۰۰ میلیون تومان به بانک ملی بدهکار بود.

در همین دوران، با مشورت آقایان داور و کاشی و سایر مشاوران وزارت صنایع، لایحه‌ای به نام لایحه مدیریت تهیه شد. این لایحه روز ۲۰ یا ۲۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ از سوی وزارت صنایع به هیأت دولت و سپس به شورای انقلاب ارایه شد و خیلی زود به تصویب رسید. موضوع لایحه این بود که دولت بتواند در مؤسسه‌های صنعتی که به دلایل فرار مدیران یا مسایل کارگری، اداره آن‌ها با مشکلاتی مواجه است، هیأت مدیره‌ای تشکیل بدهد که اختیارات این هیأت مدیره براساس قانون تجارت باشد. قابل توجه است که در این لایحه هیچ صحبتی از سلب مالکیت نبود و هیأت مدیره می‌بایست کارخانه یا شرکت را تا زمانی که مسایل مجموعه حل شود، اداره کند. مؤسسه‌های غیرصنعتی نظیر شرکت‌های پیمان‌کاری و مهندسی

مشاور نیز مشمول این لایحه می‌شدند. در مورد مالکیت این گونه کارخانه‌ها، مرحوم بهشتی در شورای انقلاب معتقد بودند که مالکیت این صنایع به دلیل وابستگی آن‌ها مشروعیت ندارد. از آن‌جا که همه اعضای دولت و شورای انقلاب به ضرورت وجود این قانون اعتقاد داشتند، خیلی زود به تصویب رسید. به موجب این قانون، دست ما برای استخدام افرادی برای مدیریت صنایع باز شد.

قانون ملی شدن بانکها

در فاصله بین تصویب قانون مدیریت و تصویب قانون حفاظت و توسعه صنایع که شاید یک ماه و نیم تا دو ماه به طول انجامید، لایحه دیگری با عنوان ملی شدن بانکها به شورای انقلاب آمد که به نوبه خود خیلی مهم

نکته مهم این که وقتی امام نماز می‌خواندند، دختر و پسر همه پشت سر ایشان اقتدا می‌کردند.

حجاب اسلامی خانم‌ها هم همین روسری و مانتو بود که خود آقا هم اجازه داده بودند.

بعد از نماز هم امام می‌نشستند

و خیلی خودمانی با جوان‌ها صحبت می‌کردند. بچه‌ها هم خیلی راحت از ایشان سؤال می‌کردند و جواب

می‌شنیدند.

بود.

مدتی بین دکتر مولوی، رییس کل بانک مرکزی و مهندس معین فر، رییس سازمان برنامه و بودجه و دو سه نفر از وزرای اقتصادی دولت موقت مانند مهندس کتیرایی، وزیر مسکن و دکتر رضا صدر، وزیر بازرگانی، این بحث در گرفته بود که با بانک‌های خصوصی چه باید کرد.

نظر دکتر مولوی این بود که در آن زمان، بانک‌ها ملی نشوند، بلکه طبق قانون مدیریت، مدیریت این بانک‌ها تغییر پیدا کند. این بانک‌ها عبارت بودند از بانک صنایع، ایرانشهر، تهران، بازرگانی، ایران و انگلیس، خاورمیانه و از همه بدتر بانک تعاون روستایی. بانک تعاون روستایی متعلق به اسدا... رشیدیان جاسوس، کودتاجی، عضو اینتلیجنت سرویس و MI6 بود. این بانک به طور مشخص ورشکسته و قانون فساد و دزدی بود.

استدلال دکتر مولوی این بود که برخی از این بانک‌ها بدهی‌های عظیم دارند یا به طور کلی ورشکسته‌اند. ورشکستگی یک بانک بسیار بد است، چرا که باعث پایین آمدن ارزش سپرده‌های مردم در آن بانک می‌شود و موجبات ناامنی اقتصادی را فراهم می‌آورد. پیشنهاد دکتر مولوی این بود که دولت ابتدا مدیریت این بانک‌ها را برعهده بگیرد، سپس عملیات حسابرسی صورت پذیرد، آن‌گاه هر بانکی که معادل بیش از پنجاه درصد

سرمایه‌اش زیان داشته باشد، طبق ماده ۱۴۹ قانون تجارت، مجمع عمومی آن مؤسسه تشکیل و تصمیم بگیرد که مؤسسه منحل شود یا این که سرمایه جدیدی به حساب آن واریز شود تا بتواند بدهی خود را بپردازد.

استدلال دکتر مولوی این بود که می‌توان براساس قانون تجارت با محاسبه دارایی و بدهی‌های بسیاری از بانک‌ها، بدهی‌هایشان را پرداخت و مرحله بندی او هم این گونه بود که اول اصلاح مدیریت، سپس اعلام ورشکستگی بانک‌هایی که ورشکسته‌اند و در مرحله سوم تصاحب و مالکیت بانک. این استدلال واقعا درست بود و پس از گذشت یک سال، قوت این استدلال آشکار شد.

اما آقای معین فر دیدگاه‌های انقلابی - سوسیالیستی داشت. اصولا عده‌ای چون او بانک را مؤسسه‌ای ربوی می‌دانستند و می‌گفتند که بانک نباید خصوصی باشد. اگر بانک دولتی باشد، بهره‌ای را که از مردم می‌گیرد، دوباره به خود مردم برمی‌گرداند و این امر به لحاظ شرعی، توجیه پذیری بیشتری دارد. ایشان اساسا طرفدار ملی شدن بانک‌ها بود. لایحه‌ای هم نوشته شد که مذاکرات آن در دولت موقت به پایان رسید و دولت لایحه ملی شدن بانک‌ها را به شورای انقلاب فرستاد.

روزی که قرار بود این لایحه در شورای انقلاب مورد بررسی قرار بگیرد، دیدیم دکتر بنی صدر با پرونده‌ای قطور به شورا آمد و جزوه‌هایی را بین اعضای شورای انقلاب توزیع کرد. موضوع این جزوه‌ها نیز توجیه ملی کردن بانک‌ها بود. در واقع او می‌خواست از دولت موقت عقب نماند و بگوید پیشنهاد از طرف او بوده است، در حالی که همه کارهای این لایحه در دولت انجام گرفته بود.

به هر حال قانون ملی شدن بانک‌ها، یک روزه در شورای انقلاب به تصویب رسید و در روزنامه‌ها نیز منعکس شد. گروه‌های سیاسی مانند چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین نیز از این قانون استقبال کردند. در آن قانون آمده بود که دولت باید ظرف یک سال همه بانک‌ها را حسابرسی کند و درباره انحلال یا ادغام این بانک‌ها تصمیم بگیرد. یک مجمع عمومی نیز برای بانک‌ها در نظر گرفته شد که مرکب بود از دبیر کل بانک مرکزی، وزیر برنامه و بودجه، وزیر بازرگانی، وزیر نفت، وزیر صنایع و...

طی یک سال، یعنی درست تا خرداد ماه ۱۳۵۹ کار حسابرسی بانک‌ها به خوبی و با سرعت انجام گرفت و مشخص شد که سه بانک ورشکسته‌اند. یعنی میزان بدهی آن‌ها خیلی بیشتر از سرمایه‌شان است و اگر این بانک‌ها، ملی نمی‌شدند، عوارض این ورشکستگی را می‌بایست صاحبان سهام بانک‌ها بپردازند. در واقع این دسته از بانک‌ها، از قانون ملی شدن خوشحال شدند.

در آن زمان دولت ایران بدهی خارجی چندانی نداشت ولی بانک‌های خصوصی بدهی خارجی زیادی داشتند و پرداخت همه این بدهی‌ها به گردن دولت افتاد.

این یکی از موارد ناپختگی‌ها بود که البته سوه نیتی هم در آن نبود. برای اکثریتی که تمایل به ملی کردن بانک‌ها داشتند دلایل شرعی و انقلابی فراوانی وجود داشت.